

سلب اختیار از خود و رسیدن به اوج اختیارات!

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: کسی، عبد می‌شود که از خود، سلب اختیار کند و همه امور را به حضرت حق بسپارد.



آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: کسی، عبد می‌شود که از خود، سلب اختیار کند و همه امور را به حضرت حق بسپارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، دویست و نود و چهارمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی با موضوع مراقبه در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد که مشروح آن به این شرح است:

سلب اختیار از خود و رسیدن به اوج اختیارات!

اولیاء خدا در باب مراقبه بیان می‌فرمایند: ما باید باور به این مطلب داشته باشیم که حتی اعضاء و جوارح ما هم به صورت ظاهر در اختیار ما است اما به حقیقت در اختیار ما نیست و اول امانت در دست ما، اعضاء و جوارح ما است.

همان طور که در مباحث قبل بیان کردیم، می‌فرمایند: فردای قیامت، اعضاء و جوارح، علیه خود انسان شهادت می‌دهند. عمده دلیلش بر این است که این‌ها هم در اختیار ما نیست إلا به امانت!

اما طبق فرمایش اولیاء خدا، مهم، این است که ما، این را باور کنیم. آن وقت یک یک اعمالمان را براساس فرمایش ذوالجلال و الاکرام و هادیان الهی که رأس آن‌ها انبیاء عظام، حضرات معصومین (ع) و اولیاء خدا، خصیصین و عرفای عظیم الشان و متخلقین به اخلاق الهی هستند، قرار می‌دهیم.

منتها وقتی باور نکنیم نتیجه‌اش، این است که انسان تصور می‌کند خودش هست، می‌گوید: عقل من! فکر من! نظر من! و ...؛ یعنی گرفتار آنانیت می‌شود و آن وقت است که می‌گوید: بالاخره خود من هم صاحب نظرم!

مگر می‌شود انسان، انسان خلق بشود، اما صاحب اختیار نباشد؟! اولیاء خدا می‌گویند: اتفاقاً اگر انسان فهمید انسان است، در هر لحظه اش می‌گوید: «وَأَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ - إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» [۱]. اگر این طور شد، آن وقت غوغا می‌شود. خدا گواه است اولیاء خدا، در اختیار از دست دادن، به اوج اختیارات می‌رسند و چنان لذت می‌برند و حلاوت و شیرینی بندگی را می‌چشند که نمی‌شود غیر از این، کسی بچشد.

لذا یک جمله ای را سلطان العارفین، ملافتحعلی سلطان آبادی بزرگ بیان فرمودند که غوغا و محشر است و دارای فهم بسیار برای اهل معناست. می‌فرمایند: اگر کسی بخواهد در عالم، هم از خودش اختیار داشته باشد و هم تفویض امر به کسی بکند، باخته است. اما کسی که تفویض امر به پروردگار عالم بکند و همه اختیارات را از خود سلب کند و هر آنچه را که پروردگار عالم، انبیاء عظام، حضرات معصومین (ع)، اولیاء، اصفیاء و خصیصین بیان می‌کنند، بپذیرد و بنده و عبد بما هو عبد بشود؛ فقط اوست که حلاوت و شیرینی بندگی را می‌چشد.

معلوم می‌شود این دو، جمع ضدین است که هم، خود انسان اختیار داشته باشد و هم این که بخواهد اختیارش را به پروردگار عالم بسپارد. جمع ضدین نیز محال است و چنین کسی نمی‌تواند بنده بشود.

بعضی، عجب اشتباه می‌کنند، می‌گویند: مگر ما خودمان صاحب عقل نیستیم؟! مانند آن مطلبی که چند وقت پیش بیان کرده بودند که حضرت حجت (روحی له الفداء) چشم بسته نمی‌خواهد! باید به آن‌ها گفت: معلوم است اولش، چشم بسته نمی‌خواهد و انسان باید با معرفت جلو برود. اما وقتی امام شناس شدی، دیگر نباید هر دقیقه برای امام، تکلیف تعیین کنی و یا بگویی: این مطلب که امام گفته، امرش، مولوی است یا ارشادی؟! معلوم است چنین کسی اصلاً امام شناس نشده است!

لذا اگر کسی با معرفت فهمید که حق با حجت خدا، وجود مقدس آقا جان، امام زمان (روحی له الفداء)، یا وجود مقدس حضرات معصومین (ع)، یا وجود مقدس اولیاء خدا، نائب امام زمان، امام راحل عظیم الشان یا امام المسلمین است و بعد از آن، بخواهد باز هم برای خودش نظر بدهد؛ معلوم می‌شود که مطلب را درک نکرده است. پس ما هم می‌گوییم: اول باید با معرفت جلو رفت، اما اگر با معرفت پذیرفتی؛ دیگر اگر بگویی: این، امر مولوی است یا ارشادی؛ اشتباه کردی!

مقام مختار، به مقام وهبی هم که تازه مسلمان شده، نمی‌رسد!

اولیاء خدا می‌گویند: مراقبه یعنی همین که بدانی همه اعضاء و جوارح خودت، دستت، چشمت، گوشت، زبانت، فکرت و ذهنت، همه در اختیار کس دیگری است و تو مختار نیستی. اولیاء خدا این را خوب می‌فهمند که عالم دیگر عالم اختیار نیست؛ چون همه چیز را به دست کسی دیگر سپردند.

برای همین، در باب مراقبه، نکاتی را بیان می‌کنند که بسیار عالی است. وجود مقدس خاتم الانبیاء، محمد مصطفی (ص) فرمودند: «كَانَ فِيهَا [أَيَّ صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام]... : عَلَى الْعَاقِلِ...» [۲]. نکته مهم، همین «على العاقل» است. بعضی فکر می‌کنند: اگر کسی، امورش را به پروردگار عالم، امام زمان و حجت خدا سپرد؛ دیگر معنی عاقل ندارد. می‌گویند: چنین کسی، عقل را کنار گذاشته، چون انسان عاقل، اختیار دارد. اما ببینید حضرت، چقدر جالب بیان می‌فرمایند: «على العاقل ما لم يكن

مَغْلُوبًا عَلَى عَقْلِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ» عاقل، تا موقعی که عقلش از او گرفته نشده باشد، باید ساعاتی را برای خودش در نظر بگیرد.

من بارها بیان کردم که اولیاء خدا می‌فرمایند: عین عبد، عقل و علم است، بآ آن، بر و دال آن، داعی الله است. انسان هر چه جلوتر می‌رود، مطالب اولیاء خدا را بیشتر می‌فهمد. لذا اصلاً عبد در عقل است. هر کس عبد حقیقی بود، عاقل حقیقی است. لذا حضرت می‌فرمایند: عاقل مادامی که از او عقل گرفته نشده باشد، باید ساعاتی را برای خود در نظر بگیرد. خیلی عجیب است، معلوم می‌شود آن‌ها که به مطیعان حضرت حق و هادیان الهی می‌گویند: پس عقلتان کجا رفته است؛ اصلاً عقل از خودشان گرفته شده است. چون عاقل حقیقی هیچ موقع نمی‌گوید: من خودم عاقل هستم، یا پس عقل کجا رفته است و ... درد ما این است که یک موقعی می‌گوییم: خودمان عقل داریم، مگر ما خودمان نمی‌فهمیم و ... اما چه بسا همین حرف‌ها بعضی‌ها را بیچاره کرد و مقابل حجت خدا، اَبی‌عبدالله(ع) ایستادند.

قبلاً هم بیان کردم که حضرت مختار(ع) که به لفظ حضرت بیان می‌کنم و «علیه الصلوة و السلام» هم برای ایشان می‌گویم، ولی از ساحت قدسش عذر می‌خواهم؛ چون درست است که دل اهل بیت را شاد کرده، اما همین مختار، آنجا که نباید می‌گفت: عقل این را می‌گوید و باید جلو می‌آمد، جلو نیامد؛ برای این که ما بعضی مواقع، مطالبی را نمی‌فهمیم و فقط صورت ظاهر را می‌بینیم.

مختار به امام مجتبی(ع) گفت: الآن وقت قیام نیست، کوفیان، خائن هستند و شما شکست می‌خورید. اتفاقاً همین‌طور هم شد و امام مجتبی(ع) شکست خوردند و حتی به پای ایشان هم ضربه زدند. اما مختار یک چیزی را یادش رفت و آن، اینکه تو باید امت باشی، نه امام!

قبلاً هم بیان کردم که ما یک امت و یک امام داریم. یعنی چیزی به نام ملت نداریم، بلکه امت داریم. هر جا هم امت بود، یک امام داریم و دیگر دو امام نداریم. آن‌هایی که حسادت کردند و بعد از امام راحل گفتند: دیگر به امام المسلمین، امام نگوئیم؛ حماقت کردند! چون این مطلب، تمرین امامت و امت است. خدا یک مهره دیگر بیشتر ندارد «بقیة الله» [۳]، لذا در دوران غیبت ایشان، تمرین امامت و امت است. پس ما اصلاً چیزی به نام ملت نداریم. حالا هرکسی، هرچیزی می‌خواهد بگوید، ما این بحث امامت و امت را براساس روایات و معارف دینی و فرمایشات بزرگان بیان می‌کنیم.

لذا مختار خودش را در مقابل امام، صاحب‌نظر دید و اشتباه کرد. با این که هر چیزی هم که گفت، درست بود، اما امام چیزی را می‌بیند که گاهی امت نمی‌بیند. لذا مقام مختار به هیچ یک از شهدای کربلا، حتی وهبی هم که تازه مسلمان شده، نمی‌رسد! با این که دل اهل بیت را هم شاد کرد و به خونخواهی اَبی‌عبدالله(ع) قیام کرد، ولی باز به مقام شهدای کربلا نمی‌رسد.

اما در مقابل او، حضرت ابوالفضل العباس(ع) را ببینید که در مورد ایشان بیان شده: «إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزَلَةً يَغِيْطُ بِهَا جَمِيعَ الشَّهَدَائِيَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۴]، یعنی حتی حضرت علی اکبر(ع) هم به مقام ایشان غبطه می‌خورد؛ برای اینکه ایشان، مطیع محض است و ادعای عقل نمی‌کند و عاقل حقیقی، تا موقعی که عقل دارد، این‌طور است.

زمان‌بندی زندگی عاقل

لذا حضرت ختمی مرتبت(ص) فرمودند: «كَانَ فِيْهَا [أَيَّ صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] ... : عَلَى الْعَاقِلِ مَا لَمْ يَكُنْ مَغْلُوبًا عَلَى عَقْلِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٌ» در صحف ابراهیم(ع) آمده است که: عاقل، تا زمانی که عقلش از او گرفته نشده، باید ساعاتی را برای خود در نظر بگیرد:

«سَاعَةً يُنَاجِي فِيْهَا رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» زمانی را برای مناجات با پروردگار عالم.

«و سَاعَةً يُحَاسِبُ نَفْسَهُ» و زمانی برای محاسبه نفس.

«و سَاعَةً يَتَفَكَّرُ فِيْهَا صَتَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ» و زمانی برای تفکر و اندیشیدن در آنچه که خداوند به او ارزانی داشته است.

«و سَاعَةً يَخْلُو فِيْهَا يَحِظُ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلَالِ» و زمانی برای بهره بردن از آنچه که پروردگار عالم از حلال، قرار داده؛ «فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَةَ عَوْنٌ لِّتِلْكَ السَّاعَاتِ وَ اسْتِجْمَامٌ لِلْقُلُوبِ وَ تَوْزِيْعٌ لِّهَا» زیرا این زمان، کمکی به آن سه زمان دیگر است و باعث آسودگی و رفع خستگی دل‌ها می‌شود.

البته همه ساعات برای خداست و آن‌ها که دارای عقل هستند، به آنچه خدا می‌گوید، حکم می‌کنند و آنچه را که خدا از آنان خواسته نجات بدهند، نه آنچه که خودشان تفکر می‌کنند؛ نجات می‌دهند و این‌ها اهل دنیا و آخرت هستند.

این‌طور برخوردها فقط از طریق مراقبه است. مراقبه یعنی هر چه که او می‌گوید، نه هر چه من می‌گویم. حتی در تنظیم ساعات زندگی‌ات هم باید ببینی که چطور خواستند. زمانی را برای مناجات با خدا، زمانی را برای تفکر در آنچه خدا خلق کرده، زمانی برای محاسبه نفس و زمانی را هم برای خلوت‌مان در بهره بردن از حلال الهی قرار دهیم. منتها خلوت‌مان، ولو برای لذا از حلال (حرام که دیگر وامصیبتا!) باید خیلی کمتر باشد؛ چون حضرت هم می‌فرمایند: «فَإِنَّ هَذِهِ السَّاعَةَ عَوْنٌ لِّتِلْكَ السَّاعَاتِ»، این ساعت بهره بردن از لذت‌های حلال باید خیلی کم باشد و در عوض، باید تلاش‌مان خیلی زیاد باشد.

درخواست عاجزانه برای دنیا و آخرت حسنه داشتن

لذا اگر می‌خواهیم اهل نجات باشیم؛ باید در مراقبه خیلی تلاش کنیم و بعد هم امور را به پروردگار عالم بسپاریم. این‌ها هستند که اهل دنیا و آخرت می‌شوند و دعای قرآنی «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» [۵] در موردشان اجابت شده است. خداوند علامه بزرگوار، علامه حسن‌زاده آملی، استاد عظیم‌الشأن‌مان را حفظ کند، ایشان فرمودند: اگر دعای «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» را فقط به دید دعا ببینید، اشتباه است، باید آن را به دید

درخواست عاجزانه ببینید. دعا، با در خواست عاجزانه، تفاوت دارد.

اهل معرفت می گویند: راه ما، دنیای حسنه و آخرت حسنه است. دنیای حسنه و آخرت حسنه به این است که مراقبت هم الهی باشد، نه مراقبت از طریق خودت! مراقبت از طریق انسان، به قول امروزی‌ها، عرفان کیهانی، از آب در می‌آید که من اصرار دارم که اصلاً برای آن، لفظ عرفان را نیاورید، من هم بیان کردم تا متوجه شوید و إلا بیان لفظ عرفان برای آن، غلط است! چون عرفان، معرفت است، معرفت که دیگر نمی‌شود این طرف و آن طرف باشد.

آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در شذرات المعارف خود می گویند: به هر کسی، سیاست‌مدار نگویید، سیاست، لفظ مقدسی است و به آنچه که بعضی اعمال می‌کنند، سیاست نمی‌گویند، بلکه باید به آن، مکر و تذبذب بگویید. لذا این‌که بعضی از لفظ سیاست بازی استفاده می‌کنند، غلطی است، سیاست لفظ خوبی است، این لفظ را خراب نکنید. اگر می‌خواهید بگویید، بگویید: این‌ها مکار، اهل کینه و حقه هستند. سیاست باید در همان حال سیاست بماند و خراب نشود. حالا عرفان هم باید در همان حال عرفان بماند و خراب نشود و از بین نرود.

کار خدایی را به ترس ریا ترک نکن!

لذا انسان باید اختیار را از خودش سلب کند و همه امور را به خدا سپرد. حتی در لذت بردن از حلال هم باید مراقب باشد، چون با اینکه حلال است، اما بیان شده: «فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب». لذا می‌گوید: در حلال هم کمتر بهره ببر، بگو: چشم. مراقبه یعنی این. حتی نوع تنظیم وقت را هم به تو یاد می‌دهد که اول مناجات با خدا، دوم محاسبه نفس، سوم تفکر، چهارم لذت بردن به آنچه که برای نفس، حلال است که باید خیلی کمتر از سایر ساعات باشد که ما این‌ها را درک نمی‌کنیم، نمی‌دانم تا چه زمانی برسیم و بفهمیم و درک کنیم.

سردار وفایی می‌گفتند: آیت‌الله مولوی قندهاری را به منزل در تهران آورده بودم، دو مرتبه غذای گوشتی جلویشان گذاشتم، فرمودند: مگر من گرگم! لذا ما باید از این مطالب دنیوی، کمترین استفاده و از مطالب معنوی، بیشترین استفاده را ببریم. این همان چیزی است که این روایت، دارد بیان می‌کند. سه زمان اول مهم است و زمان آخری باید کم باشد. تازه باید مایه آسودگی باشد تا ما آن سه زمان را درک کنیم، نه این که سبب غفلت در مراقبه باشد.

لذا اولیاء خدا بیان کردند که حتی وقتی می‌خواهید غذا بخورید، بگویید: «قو علی خدمتک جوارحی» یعنی همان‌طور که وقتی غذا می‌خواهید بخورید، بسم الله الرحمن الرحیم می‌گویید، بعد از آن هم بگویید: «قو علی خدمتک جوارحی». کاری هم نداشته باشید که دیگری می‌شنود، می‌خندد و ... «إنما الاعمال بالنیات» نیت شما مهم است. شما برای خدا بگو، بگذار همه مسخره‌ها کنند. بگذار همه بگویند این می‌خواهد ریا کند. اصلاً ریا، چیزی است که برای غیرخدا باشد.

در بحث اخلاص و ریا گفتم که یک کسی سال‌ها، شب‌ها به مسجد می‌رفت و نماز شب می‌خواند، یک شبی در مسجد باز می‌شود؛ یک دفعه در همان حال و هوای نماز با خود می‌گوید: تو سال‌ها خدا را تنها عبادت می‌کردی و هیچ کسی هم تو را نمی‌دید، پروردگار عالم بالاخره تو را بالا برد و دیگران فهمیدند. نماز شب را با همان حالی که داشت خواند و اذان صبح را هم که دادند، نماز صبحش را هم خواند و حتی رویش را هم برنگرداند ببیند کیست، وقتی می‌خواست بیرون بیاید، دید یک سگ است، گفت: خاک بر سرت! نمازت را حتی برای آدم هم نخواندی، بلکه برای سگ خواندی و برای او ریا کردی. لذا معلوم می‌شود آن چند سال هم که تنها نماز می‌خوانده، ریا بوده و نمی‌فهمیده!

اما امام راحل و عظیم‌الشأنمان از پاریس که داشتند به ایران می‌آمدند، دوربین‌ها از ایشان فیلم برداری می‌کردند. اما امام کار به دوربین‌ها نداشتند، امام با خدا کار داشتند. لذا نماز شبشان را جلوی همان دوربین‌ها خواندند.

بیان کردم که یک موقعی شیطان می‌آید و نمی‌گذارد. مثلاً شما در مسافرتی یا در خانه کسی هستی، با خود می‌گویی: اگر الآن بلند شوم، سر و صدا ایجاد می‌شود، بعد دیگران می‌فهمند. وسواس الخناس که در صدور همه مردم است، می‌آید و با همزات و جنگ نرم تو را وسوسه می‌کند و می‌گوید: ولش کن، امشب را همین‌طور خوابیده، در بستر نماز بخوان، صدایت هم نمی‌خواهد دربیاید، با نفس در همان ذهنت بخوان، ولش کن. بلند شوی دیگران می‌فهمند، مردم آزاری می‌کنی. بعد هم دیگران می‌گویند، می‌خواهی ریا کنی. اتفاقاً همان موقع باید در دهان شیطان بزنی و بگویی من می‌خواهم نماز بخوانم، هرکه هم فهمید، فهمید. هرکه هم نفهمید، نفهمید. من یک عمری است نماز می‌خواندم، امشب را هم می‌خوانم. اگر برای خداست، همه بفهمند. اگر برای خدا نیست که هیچی، وامصیبتا! ریا می‌شود.

لذا وقتی شما در ابتدای غذا بسم الله می‌گویی، تمرین کن که این را هم بگویی: خدایا! من می‌خورم تا جوارحم برای خدمت تو، قوی شود، «قو علی خدمتک جوارحی».

مرحوم ابوی ما تا آب می‌خورد، بلند می‌گفت: «السلام علی العطشان» که ما یاد بگیریم. نیت مهم است. حالا اگر دیگری هم بگوید: این چقدر ریا می‌کند، بگذارید بگوید. مگر تو به دیگری کار داری، تو برای خدا کار کن، نه برای دیگران. اتفاقاً اگر مدام بخواهی دیگری، دیگری بگویی، معلوم است آن ریاست. اما برای خدا باشد، فرق می‌کند. لذا وقتی هم می‌خواهی بخوری، بگو: «قو علی خدمتک جوارحی» و بگذار دیگران بفهمند.

آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی تعریف می‌فرمودند که آیت‌الله میرزا جواد آقای ملکی تبریزی سر سفره نشسته بودند، فرمودند: نمک بیاورید. رفتند نمک بیاورند، طول کشید. یکی دو نفر خیلی ناراحت شدند که آقا با این وضعیت و ابهت و مقامی که دارند، چرا مردم را معطل کردند. چون یک عده تا آقا غذا نمی‌خورند، غذا نمی‌خورند. نمک را آوردند. آقا فرمودند: این نمک را خودم هم داشتم. دست در جیبشان کردند و یک تکه پارچه که درون آن نمک بود، درآوردند. همه بیشتر تعجب کردند که اگر داشتید،

پس چرا مردم را معطل کردید؟ فرمودند: خواستم این سنت، احیا شود که «إبدا بالملح». حالا می‌گویند آقا ریا می‌خواهد بکند؛ عیبی ندارد، بگذارید بگویند، آقا می‌خواهند سنت را اجرا کنند.

شما هم سنت را اجرا کن و بلند بگو: «قو علی خدمتک جوارحی». گاهی می‌گویند حتی بسم الله الرحمن الرحيم را هم بلند بگویند. شاید دیگری یادش رفته سر سفره بگوید.

لذا روایتی که از پیامبر بیان شد، به ما یاد داده که حتی مراقبه باید این سبک و سیاق را داشته باشد و خوردنت هم خدایی باشد. نوع رفتار و مراقبه یعنی همین که بدانیم اعضاء و جوارح مال من نیست. اول چه کنم؟ مناجات، بعد چه کنم؟ محاسبه، بعد چه؟ تفکر، بعد چه؟ کام بردن از حلال الهی. پس همه چیز مشخص شده و هر که بگوید خودم هم صاحب نظرم و ...، گرفتار می‌شود «علی العاقل ما لکم یکن مغلوبا علی عقله».

.....
[۱]. غافر/ ۴۴.

[۲]. الخصال : ۱۳/۵۲۵، معانی الأخبار: ۱/۳۳۴.

[۳]. هود/ ۸۶.

[۴]. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸؛ سفینة البحار، ج ۶، ص ۱۳۳.

[۵]. بقره/ ۲۰۱.